

صمد سرداری‌نیا

با سقوط شهر باکو در ۲۸ آوریل ۱۹۲۰/هشتم اردیبهشت ۱۲۹۹ هجری شمسی، آذربایجان شمالی به تصرف ارتش سرخ درمی‌آید و این سرزمین، تحت عنوان جمهوری آذربایجان شوروی به یکی از جمهوری‌های پانزده-گانه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تبدیل می‌شود. این خطه مسلمان‌نشین که از سال ۱۸۱۳ میلادی/۱۲۲۸هـ. ق. طبق معاهده ننگین گلستان از ایران جدا و به قلمرو روسیه تزاری منضم شده بود، در این یک قرن تبعیض، بی‌عدالتی و خفقان را آزموده بود، در دوران حاکمیت شوروی نیز تقریباً این روال ادامه می‌یابد. در این دوران نیز آذربایجانی‌ها برای مسکو نشینان غیر قابل اعتماد بوده، ولی آرامه متحد سستی روس‌ها به شمار می‌روند. در این زمینه مثال‌های متعدد و مطالب مختلفی را می‌توان نوشت، ولی اظهارات دکتر نریمان نریمانوف^۱ نخستین رئیس جمهوری آذربایجان شوروی که یکی از شخصیت‌های نزدیک به ولادیمیر ایلیچ اولیانوف معروف به لنین رهبر انقلاب اکبر روسیه بود و در سقوط جمهوری دموکراتیک آذربایجان و استقرار حاکمیت شوروی در این سرزمین نقش بس مهمی بازی کرده بود، از اهمیت زیادی برخوردار است. وی چهار سال پس از تأسیس جمهوری آذربایجان شوروی، در یادداشتی که در ۲۷ مه ۱۹۲۴ به رشته تحریر درآورده، در این زمینه می‌نویسد:

«رقای ارمنی و شوونیست‌های روس، رهبران سازمان باکو با استفاده از نیروی کارگران مسلمان، سیاست جنایتکارانه‌ای را تعقیب می‌کنند... این‌ها مطابق برنامه معلومی به وسیله افراد شناخته شدنی که برای منظور ناپاکشان به هر قیمتی باشد، درصدد هویت زدانی آذربایجان می‌باشند، به عمل می‌آیند... سیاست دانشمندی در آذربایجان به طور همه جانبه ادامه دارد. برای من کوچکترین تردیدی نیست که کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه در سیمای سرگو [اورژونیکیدزه] و استالین به ما ترک‌ها اطمینان نمی‌کنند و سرنوشت آذربایجان را به ارمنی‌های دانشمندی می‌سپارند. تعجب آور است که این اشخاص خیال می‌کنند، ترک‌ها یکسره کودن هستند و تمام این‌ها را درک نمی‌کنند»^۱

این سیاست‌های ضد آذربایجانی از بدو تأسیس جمهوری آذربایجان شوروی اعمال گردید. «آدری ال-ال شتاده» می‌نویسد:

«حزب کمونیست آذربایجان، صرفاً در سطح منطقه‌ای به عنوان بخشی از حزب کمونیست روسی به حساب می‌آمد که خود حاکی از عدم استقلال کامل یا خود مختاری حزب کمونیست آذربایجان بود. مرکز بلشویکی که

۱ - دکتر نریمان نریمانوف (پزشک) در سال ۱۸۷۰ در شهر تغلیس به دنیا آمد. پدرش کربلایی نجف از ایرانیان مقیم قفقاز بود. نریمانوف در سال ۱۹۲۵ هنگامی که در مسکو صدارت کمیته اجرائی مرکزی شوروی را به عهده داشته غفلتاً به شکل مرموز درگذشت. بنا به نوشته گریگور پیگیان «اجداد نریمانوف از اهالی ارومیه بودند و بعداً به قفقاز آمدند. نریمانوف زبان فارسی را در یکی از مساجد تغلیس، نزد ملاتی سلماسی آموخته بود». (شوروی و جنگل - ص ۴۰۸)

از طریق تشکیلات حزبی استقلال آذربایجان را تحت الشعاع قرار داده بود، امور اداری و دولتی را به دست ترک‌ها های آذربایجان داده بود و بر خلاف این حالت، تشکیلات حزبی توسط بلشویک‌های روس و ارمنی اداره می‌شد. «میزان اعضای بومی حزب، نسبت به احزاب کمونیست جمهوری‌های همسایه بسیار ناچیز بود. در سال ۱۹۲۵ پس از تلاش طولانی برای بومی کردن ارگان‌های قدرت محلی، باز هم شمار اعضای ترک آذربایجان به نصف هم نمی‌رسید.

«در تابستان سال ۱۹۲۶، با انتصاب کیروف روس تبار به عنوان دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان، نفوذ و سیطره استالین، استحکام بیشتری یافت. حزب کمونیست آذربایجان تنها حزب موجود در منطقه قفقاز بود که دبیر اول آن بومی نبود.

«پروفسور پاییز و بلانک، سلطه محض بر آذربایجان را توسط اورژونیکیزه و تشکیلاتش (کمیته منطقه‌ای ماوراء قفقاز که پیشتر تا فوریه ۱۹۲۲ کاوی بورو خوانده می‌شد) که به کمک ارتش و حزب کمونیست آذربایجان و شخص کیروف صورت عمل می‌گرفت با اسناد و مدارک و ادله اثبات کرده‌اند که در سیاست‌های مشخصه گوناگونی منعکس است.»^۱

انتصاب سرگنی کیروف به دبیر اولی حزب کمونیست آذربایجان که در آن تمام قدرت رژیم در دست دبیر اول حزب متمرکز بود و انتصاب میرویان‌ها و میرزا بکیان‌ها به مقامات بالا در این جمهوری، چنان که خواهیم دید، در سرنوشت آنی این سرزمین از جمله قره‌باغ کوهستانی تاثیر شومی بر جای گذاشت.

فردای ورود ارتش سرخ به باکو روز ۲۹ آوریل، داود حسین اوف کمیسر امور دفاعی جمهوری آذربایجان شوروی به جمهوری ارمنستان که هنوز در دست داشناک‌ها بود، اخطار کرد که در عرض سه روز نیروهایش را از قره‌باغ و زنگه‌زور فرا خوانند در این یادداشت که به ناپدید اورژونیکیزه، کیروف و لواتوفسکی رسید، اظهار شده بود که در غیر این صورت، کمیته نظامی جمهوری شوروی آذربایجان خود را با جمهوری ارمنستان در حالت جنگی تلقی خواهد کرد. ژنرال درو خواسته حسین‌اوف را پذیرفت و با تسلیم تسلیحات و آذوقه تحت اختیارش به بلشویک‌های ارمنی که می‌بایست اداره منطقه را بر عهده بگیرند، در ۱۲ مه ۱۹۲۰ قره‌باغ را تخلیه کرد. کنگره دهم ارمنستان قره‌باغ نیز که در ۲۶ مه ۱۹۲۰ تحت نظارت بلشویک‌ها تشکیل شد، قره‌باغ را شوروی اعلام کرد.

قره‌باغ که طی سده‌های متمادی یکی از ولایت‌های چهارگانه آیالت آذربایجان را تشکیل می‌داد و در دوران حاکمیت جمهوری دموکراتیک آذربایجان نیز در سال‌های ۲۰-۱۹۱۸ در قلمرو این جمهوری بود، پس از حاکمیت بلشویک‌ها نیز بودن قره‌باغ در ترکیب آذربایجان شوروی از نظر تاریخی و جغرافیایی طبیعی می‌نمود. به‌ویژه شرایط اقتصادی، پیوند دهنده قره‌باغ به آذربایجان می‌بود. «آدری ال. ال‌شتاده» در این زمینه می‌نویسد:

۱ - وارلیق - شماره زمستان ۱۳۶۸ - ص ۵۸

۲ - فصلنامه مطالعات تاریخی - شماره ۹ و ۱۰ - سال ۱۳۷۰ - بلوای ناگورنو قره‌باغ در آذربایجان شوروی - ترجمه عبدالله

ظهیری - ص ۳۲

۳ - برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به کتاب «ایروان، یک ولایت مسلمان تشرینی بوده»، ص ۲۶، به همین قلم.

«هنگامی که روس‌ها هر دو جمهوری را مجدداً فتح کردند، البته به دست ارتش سرخ و نه نیروی تزار، مسئله سرحدات پایستی توسط مسکو حل و فصل می‌شد. ظاهراً در همین باب بود که در مه ۱۹۲۰ آناتاس میکویان^۱ طی گزارشی به لنین، ادعای ارامنه نسبت به هر گوشه‌ای از قره‌باغ را رد کرد. وی اظهار داشت که هیچ گونه ارتباط و وابستگی تاریخی میان قره‌باغ و ایروان وجود ندارد و نباید از یاکو جدا شود که آن را «سرچشمه حیات» قره‌باغ می‌خواند. احتمال می‌رود که وی این مطلب را نیز گفته باشد که نه ایروان^۲، بلکه تغلیس مرکز مهم ارمنستان در قفقاز تا پیش از تأسیس جمهوری‌های جداگانه به شمار می‌آمده است.

«قره‌باغ پس از فتح آذربایجان، در آوریل ۱۹۲۰ در محدوده آذربایجان باقی ماند. متعاقباً اصلاحات و تغییراتی در مرزها صورت گرفت. در پیمان ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰ منعقد میان RSFSR (اتحاد جماهیر سوسیالیستی فدراسیون روسیه) و ارمنستان، هیئت «RSFSR» از ادعای ارمنستان نسبت به زنگه زور از منطقه الیزولوت پول [گنجه] حمایت به عمل آورد، اما در مورد قره‌باغ چنین نکرد. از این رو با عنایت به مطلب فوق، عبارت مربوط به «وحدت مجدد» قره‌باغ با ارمنستان که بارها و بارها تکرار شده است، غریب می‌نماید»^۳.

اقرار علی‌اوف نیز می‌نویسد: «همچنین در نامه‌های ب. مدیوانی، آناتاس میکویان و ای. نوریجانیان خطاب به چیچرین کمیسر امور خارجه در مسکو به اورژونیکی‌دزه در ماورای قفقاز آمده است که: «و اما در مورد قره‌باغ و زنگه زور که مورد مباحثه بوده و در ترکیب آذربایجان شوروی می‌باشد، به طور قطع به اطلاع می‌رسانیم که این نواحی بدون شک در آینده نیز در داخل آذربایجان باقی خواهند ماند».

اورژونیکی‌دزه نیز به کلی موافق این نکته نظر می‌باشد و به آن می‌پیوندد. او در مکالمه و گزارش تلفنی خود به چیچرین چنین بیان کرده است: «آذربایجان در مورد الحاق فوری و بدون قید و شرط قره‌باغ و زنگه زور اصرار می‌کند. به نظر من این کار را انجام باید داد، زیرا که هر دو ناحیه از لحاظ اقتصادی به یاکو متمایل هستند و از ایروان به کلی جدا افتاده‌اند...».

اورژونیکی‌دزه دلایل خود را این چنین خلاصه نموده است: «نظر من این است که قره باغ و زنگه‌زور به آذربایجان ملحق گردد و به این ولایات خود مختاری داده شود».

اساس مضمون این گزارش با متن تلگراف مورخه ۱۹ ژوئن سال ۱۹۲۰ اورژونیکی‌دزه خطاب به ولادیمیر ایلینچ لنین و چیچرین جور در می‌آید و هماهنگی کامل دارد. در تلگراف گفته می‌شد: «در زنگه‌زور و قره‌باغ حکومت شوروی اعلام گردیده است و هر دو خطه نامبرده خود را بخشی از جمهوری شوروی آذربایجان حساب می‌کنند... به طور کلی به عقیده من صدر آذربایجان را باید به مسکو احضار نمود و با حضور ایشان

1 - آناتاس میکویان از ارامنه بلشویک و از یاران لنین بود که بعدها به مقام ریاست جمهوری اتحاد جماهیر شوروی رسید.

2 - همچنان که اشتاد از قول میکویان گفته، ایروان نه تنها مرکز ارامنه نبوده، بلکه طی سده‌های متمادی مسکن ترک‌های مسلمان بوده است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه مراجعه کنید به کتاب «ایروان یک ولایت مسلمان‌نشین بوده به همین

مسائل مربوط به آذربایجان و ارمنستان را حل نمود و این کار را تا انعقاد معاهده با ارمنستان انجام باید داد.^۱ مسئله قره‌باغ کوهستانی به دفعات در حزب کمونیست روسیه، شعبه قفقاز و کمیته منطقه‌ای ماوراء قفقاز و همچنین در کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان مورد مذاکره قرار گرفته است. کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان در تاریخ ۱۰ ژوئیه سال ۱۹۲۰ وضعیت قره‌باغ را مورد مذاکره قرار داد و خاطر نشان ساخت که: «حتی قبل از حاکمیت شوروی و پیروزی این نظام در آذربایجان، کمونیست‌های قره‌باغ... به لحاظ وابستگی‌های محکم اقتصادی این منطقه به آذربایجان، الحاق آن را به آذربایجان ضروری می‌دانستند». همچنین در اجلاس شعبه حزب قید گردید که «روستائیان ارامنه قره‌باغ از اتحاد با ارمنستان در اجلاس امتناع می‌ورزیدند».^۲ پس از سقوط حکومت داشناک‌ها در ایروان در اوگت دسامبر ۱۹۲۰ و جایگزین شدن جمهوری شوروی ارمنستان به جای آن، مسئله قره‌باغ وارد مرحله جدیدی می‌شود.

سرژ آفاناسیان می‌نویسد: «اورژونیکیدزه با اشاره به تریمانوف رئیس کمیته انقلابی آذربایجان با لحنی دو پهلو تأکید کرد که اراضی زنگه‌زور، نخجوان و قره‌باغ که به اشغال ارتش سرخ در آمده است، به ارمنستان مسترد خواهد شد. نطق تریمانوف که روز بعد ایراد شد، صریحتر بود. وی پس از شعارهایی از همین قبیل چنین ادامه داد:

«آذربایجان شوروی به دیدار ملت زحمتکش و برادر ارمنستان می‌رود و در مبارزه با قدرت داشناک‌ها که خون بهترین رفقای کمونیست ما را در ارمنستان و زنگه‌زور ریختند، در کنار آنان قرار خواهد داشت. سپس اعلام می‌کند که از این پس هیچ گونه اختلاف ارضی، دلیل خونریزی میان دو ملت ارمنی و مسلمان نخواهد بود که قرن‌هاست در جوار یگدیگری به سر می‌برند. زنگه‌زور و نخجوان جزء لاینفک ارمنستان شوروی است. به اهالی قره‌باغ نیز حق خود مختاری کامل اعطاء شده است».^۳

محمد امین رسول‌زاده درباره بخشش نخجوان به ارمنستان توسط تریمانوف می‌نویسد: «به هنگام اشغال جمهوری ارمنستان توسط بلشویک‌ها، نریمان تریمانوف رئیس حکومت بلشویک آذربایجان، منطقه نخجوان را به ارمنستان هدیه نموده بود. زمانی انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها نیز قصد واگذاری نخجوان به ارمنی‌ها را نموده و از این مورد اقدام کردند. اما نتوانستند موفق شوند.

«نخجوانی‌ها که متجاوز از دو سال، سلاح در دست، بر ضد الحاق به ارمنستان قهرمانانه جنگیده بودند، این بار نیز اصرار نمودند. بخشش نریمان تنها در میدان سخن باقی ماند. جمهوری ارمنستان جهت تحویل گرفتن هدیه نخجوان ناگزیر از خونریزی بسیار بود. نخجوانی‌ها نیز با مراجعه به مراجع مختلف اعلام نمودند که حاضر نیستند، تبعه ارمنستان باشند. این مسئله نظر دقت هیئت نمایندگی ترکیه را نیز جلب نمود. به همین سبب، طبق معاهده مسکو، منطقه نخجوان، به شرط عدم واگذاری به دولت ثالث، تحت حمایت آذربایجان در آمد.

«طبق معاهده مسکو که در سال ۱۹۲۱ امضاء شد، نمایندگان ترکیه موجب تثبیت موجودیت جمهوری قفقاز شده و ولایت نخجوان که توسط کمونیست‌های آذربایجان به جمهوری شوروی ارمنستان هدیه شده بود، به شرط

۱ - اقرار علی‌وف - داغلیق قاراباغ - پاکو - ۱۹۸۹ - ص ۹۰.

۲ - سرژ آفاناسیان - ارمنستان، آذربایجان، گرجستان - ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی - ص - ۱۸۴.

عدم واگذاری آن به دولت ثالث و به عنوان یک منطقه ویژه تحت حمایت آذربایجان قرار گیرد.^۱

آری ال. اشتاد می‌نویسد: «امکان به وجود آوردن منطقه‌ای خودمختار در قره‌باغ کوهستانی، اگرچه پیشتر در تابستان سال ۱۹۲۱ مطرح شده بود. دکتر نریمان نریمانوف رئیس Sovnarkom آذربایجان در گزارشی پیرامون مرزهای قفقاز خطاب به اجلاس کمیته مرکزی آذربایجان در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۱ با استدلال این امر که مفاد قانون اساسی کافی و گویاست و تاسیس یک واحد اداری جداگانه ضرورت ندارد، چنین اظهار داشت: «قره‌باغ کوهستانی همواره یک بخش جدا نشدنی از آذربایجان شوروی خواهد ماند و حقوق و اختیارات قانونی آن برای خودمختاری در چارچوب قانون اساسی شوروی که در رأس آن کمیته منطقه‌ای فعالیت می‌کند، نیز حفظ خواهد شد.» به هر صورت در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۱ در جلسه حزب کمونیست آذربایجان تحت ریاست دبیر اول کیروف چنین مقرر شد که هیئت ویژه‌ای مرکب از کمیته‌های مسئول امور اراضی، ارتش، نیروی دریایی و امور داخلی «برای تعیین حدود مرزهای یک بخش خودمختار قره‌باغ» تشکیل شود.

«بنابراین چنین به نظر می‌رسد که مسئله قره‌باغ به صورت رقابت میان سازمان‌های اداری محلی (عمدتاً ترک‌های آذربایجان) و تشکیلات حزبی (که اعضای آن غیر بومی بودند) در آمد. اما شایان توجه است که در رخداد اکتبر ۱۹۲۱ حزب کاملاً بر سازمان‌های محلی آذربایجان تسلط داشت. علیرغم ادعاهای رسمی مبنی بر این که این دو نهاد جدا از یکدیگر بوده و تشکیلات ایالتی مستقل و حاکم بر سازمان حزبی است، به هر صورت، حل این مشکل یک سال به طول انجامید، شاید علت این بود که مقامات عالی‌رتبه حزب در مسکو و قفقاز مشغول رتق و فتق امور پیرامون منشویک‌های گرجستان و... تأسیس فدراسیون ماوراء قفقاز بودند (مارس ۱۹۲۲).»^۲

سردمداران رژیم تصمیم گرفته بودند به قره‌باغ کوهستانی، آن گونه که می‌خواستند، خودمختاری بدهند. ولی این کار با بودن نریمانوف در باکو چندان آسان نمی‌نمود. هر چند که او نیز خودی بود، لکن از شخصیت ممتازی برخوردار بود و در خیلی زمینه‌ها مانع خلاقکاری‌های آن‌ها می‌شد. نریمانوف در دنباله یادداشت ۲۷ مه ۱۹۲۲ خود می‌نویسد:

«... برای سرگو [اورژونیکیدزه] دور شدن من از آذربایجان بدین جهت لازم بود که هر گونه موانع را از جلو پیشرفت «سیاست قفقاز» خود بردارد. او با میروزیان به مشورت نشست. میروزیان گفت: «اما فقط منتظر توافق تو می‌باشیم. اگر موافقت بکنی، نریمانوف در اینجا نخواهد ماند.» سرگو هم جواب داد: «شروع کن.» «میروزیان این را به اجرا در می‌آورد: خان بوداقوف را به دبیری کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان انتخاب می‌کنند و کار شروع می‌شود. او اقوام خود را به بخش‌های جمهوری اعزام می‌دارد و دستور می‌دهد که در هیچ جا از نریمانوف اسمی به میان نیاید و او را به هیچ جا انتخاب نکنند و از این قبیل. همین که این کار را به آخر رساندند، خان بوداقوف به میروزیان اظهار می‌دارد: «من کار بخش‌ها را به پایان رساندم.» بخش‌های کارگری که در عهده خود میروزیان بودند، خیلی وقت بود که آمادگی داشت. به سرگو گزارش می‌دهند که حالا نریمانوف

۱ - محمدامین رسول‌زاده - جمهوری آذربایجان - ص - ۱۱۴.

۲ - فصلنامه مطالعات تاریخی - پیشین - ص ۳۳.

را با اطمینان می‌شد برداشت. مرا به بهانهٔ محوّل کردن وظیفه بالاتر در مسکو مفصل کردند و هیچ گونه انقادی رخ نداد، حتی کسی را جرأت نیست که از نریمانوف اسم ببرد.

«بدین طریق آذربایجان بدبخت در دست این شیادان بی‌وجدان به بازیچه مبتذل شد.

«نصف دیگر پیشگونی من دربارهٔ فعالیت داشتگی در آذربایجان، به عقیده من همین امسال به ظهور می‌پیوندد...»

«ناگورنو قره‌باغ در زیر فشار قوی میرزویان، ولایت خودمختار اعلان شده است. در حضور من، این کار را نتوانستند بکنند، نه برای آن که من مخالف این خودمختاری بودم، برای آن که خود دهقانان ارمنی این را نمی‌خواستند. در عرض این مدت میرزویان با دستکاری معلمین ارمنی داشناک، زمینه را مهیا کرد و مسئله را به کمیته حومه‌های ماوراء قفقاز کشاند. از این موقع مناسبات دهقانان ارمنی و دهقانان ترک به شدت به وخامت گرائید. بعد این مسئله دربارهٔ ناگورنو گنجه مطرح می‌شود و الخ.»^۱

دربارهٔ چگونگی اعطای خود مختاری به ولایت قره‌باغ کوهستانی آدری ال. الشناد می‌نویسد: «در دسامبر ۱۹۲۲، هیئت رئیسه کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان به پیشنهاد زاکاری کوم اورژونیکیدزه (که خود یکی از کمیته‌های وابسته به حزب بود) دربارهٔ موضوع منطقه خودمختار قره‌باغ را مورد بحث قرار داد. و بالاخره هیئت رئیسه حزب، کمیسیون مرکزی سه نفره‌ای را متشکل از کیروف دبیر اول حزب (روسی الاصل)، میرزا بکیان (ارمنی تبار) و ا. ن. کوراکوزوف [قارا گوزوف] که با وجود نام آذری اهل آنجا نبود، مأمور بررسی امور قره‌باغ کرد. هیئت رئیسه همچنین هیئت هفت نفره‌ای را به ریاست کوراکوزوف [قارا گوزوف] پیرامون بررسی امکان تأسیس یک منطقه خودمختار در بخش کوهستانی قره‌باغ مأمور کرد. در نتیجه هیچ یک از اعضای هیئتی که تصمیم‌گیری پیرامون سرنوشت بخشی از آذربایجان شوروی را بر عهده داشت، اهل آذربایجان نبود. کوراکوزوف [قارا گوزوف] در سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۱ در سمت «کمیسر فوق‌العاده» در قره‌باغ و ناحیه همجوار زنگه‌زور (که خود متوگلد آنجا بود) و در ریاست کمیته آرامنه در سال‌های ۲۳-۱۹۲۲ انجام وظیفه کرده بود، فرا خوانده شد تا ریاست کمیته مسائل قره‌باغ را بر عهده گیرد.

«این کمیته شش ماه مسئله را مورد بررسی قرار داد و نتیجه را به هیئت رئیسه حزب کمونیست آذربایجان در ۲۰ ژوئن ۱۹۲۳ گزارش کرد.

«نظر این کمیته عبارت بود از «جدا کردن دو قسمت کوهستانی و سفلاهی قره‌باغ از سایر قسمت‌های آذربایجان به لحاظ اداری و کشوری». پس از گذشت ده روز حزب کمونیست آذربایجان به کمیته مرکزی جمهوری آذربایجان پیشنهاد تأسیس منطقه خودمختار قره‌باغ را ارائه داد.

«بدین روی منطقه کوهستانی قره‌باغ با مساعی حزب کمونیست آذربایجان که در رأس آن یک روس قرار داشت و کمیسیون مرکزی حتی بدون یک عضو آذربایجانی، لا حیطة نفوذ حکومت آذربایجان خارج شد. طی حکمی در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ منطقه خودمختار قره‌باغ موجودیت یافت و کوراکوزوف [قارا گوزوف] به ریاست Sovnarkom (شورای کمیسرهای خلق) ناگورنو قره‌باغ از تاریخ تأسیس در ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۸ گمارده

شد و رسماً در تاریخ ۱۹۳۷ نام آن به منطقه خودمختار ناگورنو قره‌باغ تغییر یافت.

«طبق مفاد حکم مورخ ژوئیه ۱۹۲۳، منطقه خودمختار قره‌باغ قسمت کوهستانی مناطقی از آذربایجان را در بر می‌گرفت که مشتمل بود بر قره‌باغ کوهستانی قدیمی (از شمال تا جنوب: چوایشیر، شوشا، جبرئیل (بیشتر کاریاگینسک (Kariaginsk) و بخش کوچکی از کوباتلینسک که بیشتر جزو زنگه‌زور قرار داشت). این چهار ناحیه از چهار سو با جمهوری ارمنستان هم‌مرز بود و خود منطقه خودمختار قره‌باغ نیز در نزدیکی مرز ارمنستان واقع بود. مرزهای ناگورنو قره‌باغ طوری ترسیم شد تا ارامنه اکثریت خود را در این منطقه که قومیت‌های مختلفی در آن به سر می‌بردند، حفظ کنند. در واقع وجود اکثریت جمعیت ارامنه - اگرچه از دهه ۱۸۴۰ به این سو به این برتری کمی دست یافته بود - در قسمت‌های کوهستانی این مناطق خود مینائی برای تأسیس یک منطقه جدید قلمداد شد. واژه روسی ناگورنو (به معنای کوهستانی) به نام ترکی اصیل قره‌باغ الصاق شد. بقیه قره‌باغ جدا ماند و جزو سه منطقه فوق‌الذکر به حساب آمد.

«از منطقه خودمختار جدید به عنوان یک واحد از تقسیمات کشوری یاد می‌شد که تماماً در آذربایجان شوروی واقع است، لیکن اکثریت ارامنه آن به زعم دولت مرکزی توجیهی بود برای ایجاد آن. هر دو قومیت ارمنی و ترک آن را بخشی از میراث تاریخی خود می‌دانند. بدین روی حالتی نظیر نخجوان و چه بسا وخیم‌تر از آن پدید آمد که باعث تلاوم کینه‌جوئی و رقابت میان این دو جمهوری شد. و همچنین آن قدر این دو جمهوری درگیر این مناقشه شدند که دیگر به فکر تعارض با سیادت روس‌ها نرفتند. از این رو، منطقه خودمختار ناگورنو قره‌باغ مایه نفاق همیشگی میان این دو جمهوری شد.»^۱

اقرار علی‌اوف می‌نویسد:

«دیر اوّل حزب کمونیست آذربایجان سرگنی کیروف در ششمین کنگره حزب در سال ۱۹۲۲ ویژگی‌های خودمختاری قره‌باغ کوهستانی را تشریح کرده و این چنین بیان کرد:

«یکی از موفقیت‌های بزرگ و چشمگیر ما در این زمینه این است که آنچه که به عنوان مسئله قره‌باغ مطرح بود، اگر نه به طور کامل، حداقل در حدّ زیادی حل گردید. ما در نهایت این مسئله را حل نمودیم، بدون شکّه به طور کلی کار صحیحی انجام دادیم و جای هیچ گونه تردیدی نیست که مجدداً این مسئله نیاز به حل نخواهد داشت.»

بدین ترتیب مسئله به اصطلاح قره‌باغ که مصنوعاً ایجاد شده بود، به نفع اهالی ارمنی قره‌باغ به طور مثبت حل و فصل گردید، لیکن جای تأسف فرولان می‌باشد که حتی به ذهن کسی نیز خطور نکرد که در جمهوری ارمنستان نیز دهها هزار آذربایجانی (عقبلی بیشتر از تعداد ارامنه‌ای که در منطقه قره‌باغ کوهستانی زندگی می‌کردند) به سر می‌بردند که اعطای خودمختاری برای آنها نیز لازم بود. در این مورد حتی کسی صدای خود را نیز در نیاورد و به رغم آنچه که گفته شده بود، «مسئله قره‌باغ» مجدداً علم ش...^۲

۱ - فصلنامه مطالعات تاریخی - پیشین - ص ۳۴

۲ - اقرار علی‌اوف - پیشین

دهها هزار آذربایجانی باقی مانده در جمهوری ارمنستان که بقایای کشتار جمعی داشناک‌ها در سال ۱۹۱۸ بودند، نه تنها از هیچ حقی برخوردار نبودند، بلکه تحت فشارهای شدید در برهه‌های مختلف از بین رفته و یا مجبور به مهاجرت شدند. سخنان الکساندر میاستیکیان رهبر کمیته انقلاب و شورای کمیساریای خلقی جمهوری ارمنستان شوروی در این زمینه، گویاتر از آن است که نیاز به تفسیر داشته باشد. وی در سال‌های نخست حکومت بلشویکی می‌نوشت:

«گرجستان در دوره بلشویک‌ها به طور آزاد و حاکم، ارمنه را مورد آزار قرار می‌داد، ولی ارمنستان در زمان داشناک‌ستیزیون به همان شیوه «حاکم» و بدون مجازات، مسلمانان را می‌کشت. چون دستورات دایی‌های اروپائی و آمریکائی چنین بود. دایی‌هایی که بدون اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» قادر به زندگی نیستند». (میاستیکیان ۱۹۲۳).^۱